

فرش



استاد مجید حسینی

عقیده دارم يك قالیباف خوب و هنرمند ، اول باید نقاش باشد ، رنگ را بشناسد و به بازبها و جلوه‌های آن میدان بدهد ، طبع و تخیل هنری داشته باشد تا محصول کارش صنعت و فن خالص نشود .

ذهن و دست قالیباف باید باهم هم‌آهنگ شود تا محصولی که به بار می‌آید هم با هنر و هم با فن و صنعت قرابت داشته باشد و درعین حال بطور مطلق هیچیک از آنها نباشد .

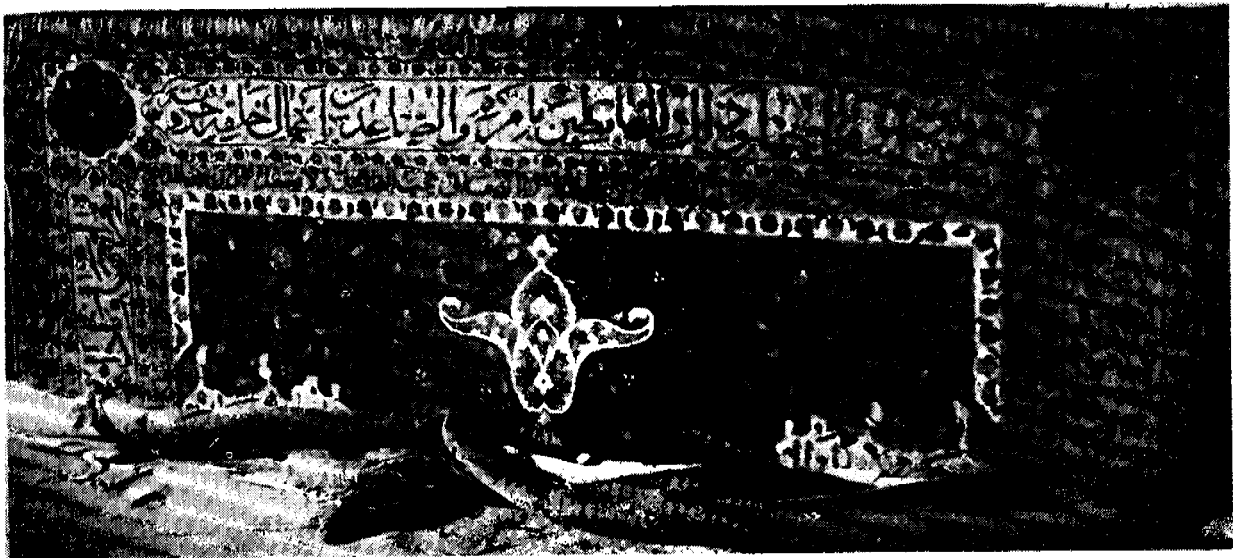
«هنرهایی که عمر طولانی دارند و به اصطلاح ریشه

«فرش هم می‌تواند يك كالای صرفاً اقتصادی باشد که در این صورت يك جنس تجارتي می‌شود و سرنوشت آن به دست بازار می‌افتد ، و هم می‌تواند پدیده هنری باشد که در این حال بیشتر به درد موزه‌های هنری می‌خورد . اما فرش اگر بخواهد زنده بماند و اعتبار خود را حفظ کند ، باید بی‌آنکه کیفیت هنری خویش را فدا کند ، قدم به بازار بگذارد . فرش امروز ایران به خطر زیرپا گذاشتن این اصل ، به راه انحطاط افتاده است . اگر به آن نرسیم ، سقوط بیشترش حتمی است» .

استاد مجید حسینی بافنده و آفریننده کم‌همتای فرش امروز ایران است که حرف می‌زند . او از انحطاطی سخن می‌گوید که یکی از گرامی‌ترین میراث‌های هنری ایران را تهدید می‌کند و اطمینان می‌دهد که این زوال قابل پیشگیری است . استاد حسینی با تکیه بر ۵۰ سال کار و تجربه می‌گوید: - «وقتی برای دوچرخه‌سواری داشتن گواهینامه لازم است ، چرا برای فرش‌بافی که قسمتی از اعتبار و هویت ملی ماست هیچ ضابطه و اصولی وجود ندارد ؟ استاد ۶۵ ساله ادامه می‌دهد :

«ارزش و اعتبار هر فرش به چگونگی پیوند و آمیزش چهار عامل اصلی یعنی رنگ ، نقشه ، مصالح و بافت آن بستگی دارد . برخلاف تصور بسیاری از مردم و حتی بافندگان قالی ، ارج و اهمیت يك فرش به میزان تعداد رجها و گره‌های آن نیست ، بلکه به میزان تبحر و هنری است که در ترکیب چهار عامل اصلی یاد شده بکار برده می‌شود .

قالی‌بافی تنها حرکت ساده دست و انگشتها نیست . اگر این‌طور بود ماشینهای قالی‌بافی هم دقت و هم ظرافت بیشتری داشتند . قالی‌باف در کارش علاوه بر انگشتهايش ، به حس و اندیشه و آرزوهایش نیز احتیاج دارد . قسمتی از روح و هستی بافنده باید با نخ‌ها و رنگها و نقشه‌ها آمیخته شود و در تاروپود قالی جای بگیرد . اینست که من



آنچه را که آنها طی نسل‌ها سینه به سینه، چون میراثی تا به امروز منتقل کرده‌اند، به نسلی که از پی ما می‌آید واگذاریم و با تجربه خود به آنها راه را از بیراه نشان دهیم و رموزی را که تنها در طول سالها رنج و مرارت و عاشقانه به دست می‌آید، در دست‌رسان قرار دهیم.

استاد حسین با طرح يك سؤال، پیشنهاد خود را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار می‌دهد:

«خیلی‌ها گناه سقوط نسبی کیفیت فرش ایران را به گردن عوامل فرعی می‌اندازند. آنها بهانه می‌آورند که کارگر قالی‌باف کمیاب شده، مزد کارگر بالا رفته، مصالح گران شده و این همه باعث ترقی سرسام‌آور قیمت فرش و در نتیجه رکود بازار آن شده است. این درست که قیمت فرش در سالهای اخیر سیر صعودی بی‌وقفه‌ی داشته‌است، اما هیچ‌یک از عوامل یاد شده، برهان سقوط فرش ما نیست.

مسئله فرش ما، گرانی کارگر و مصالح نیست، مسئله بی‌دقتی و بی‌هنری و سودجویی است. بافت فرشها از ظرافت و احساس خالی شده، رنگ دیگر مرغوبیت گذشته را ندارد، طرحهای تکراری و گاه تقلید ناشیانه از طرحهای جاویدان گذشته است. انتخاب رنگها و گذاشتن رنگهای مختلف در کنار هم با شلختگی و ندانم‌کاری صورت می‌گیرد. خلاصه بگویم عنصر هنری فرش ایران کاملاً تحت الشعاع عنصر تجارتي آن قرار گرفته و از این‌رو در بازار هم دارد از سکه می‌افتد. آنهایی که سقوط فرش ما را با وضع کارگر و گرانی جنس مربوط میکنند، همانهایی هستند که خود عامل این سقوط تدریجی‌اند و گناه خود را

در تاریخ دوانده‌اند، بزرگترین تکیه‌گاشان سنت است. اما هنری که بخواهد دودستی به سنت خشک و جامد بچسبد، بزودی به راه تقلید می‌افتد و میدانیم که عاقبت هر تقلید خشک و خالی فقط زوال است. پس سنت پا به پای زمان باید پیش بیاید و خود را بازسازی کند، بی‌آنکه در این تغییر و گرایش، از اصالت خود دور بیفتد و کیفیت خود را تغییر دهد. اینجاست که نقش استادکاران و هنرمندان با تجربه و پیش‌کسوتان، اهمیت زیادی پیدا می‌کند و بدون آنها تجدید حیات هنرهای سنتی و جوان ماندن این هنرها محال می‌شود.

با توجه به این نکته، باید مسأله فرش ایران را در معرض بررسی و چاره‌جویی قرار دهیم. من معتقدم نباید گذاشت فرش ما بازبچه سودجویی این و آن شود. نباید گذاشت هر آدم بی‌صلاحیتی پشت داربست قالی بنشیند و یا دهها داربست قالی برای پر کردن جیب‌های خود برپا کند، بی‌آنکه به راز و رمز فرش به عنوان يك هنر ظریف و دقیق آشنا باشد. برای جلوگیری از زوال تدریجی فرش ایران باید استادکاران و پیش‌کسوتان انگشت شمار این هنر بومی و ملی را دریابیم. آنها را از گوشه و کنار گرد آوریم و نگهداریم با خاموش شدن چراغ عمر هر يك از آنها، بخشی از تجارب و مهارت‌ها و فوت و فن ظریف فرش بافی از میان برود. باید از بازمانده استادکاران با صلاحیتی که در حوزه فرش ایران بطور انفرادی و کم‌دامنه‌ی فعالیت می‌کنند، تیم بزرگی درست کنیم و کار تربیت نسل‌جدیدی از هنرمندان قالیباف را به آنها واگذاریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
مجله فصلی علوم انسانی

پشت این عوامل فرعی پنهان میکنند. فرش اگر فرش باشد، به هر قیمتی که به بازار عرضه شود خواستار دارد. فرش خوب قیمت مشخصی ندارد، مساحت آن در ارزش آن نقش مهمی بازی نمیکند. من در اثبات این نظر مثال زنده‌ای از خود میزنم:

مدتی پیش يك فرش ۸/۵ متری میبافتم که وقتی به نیمه رسید به آن انس گرفته بودم. برای من این فرش جزئی از زندگیم شده بود، چرا که در بافت آن از دل و جان مایه گذاشته بودم. وقتی تمام اشد اول نمیخواستم بفروشمش، ولی بعد اوضاع طوری شد که مجبور به این کار شدم. این فرش کوچک صد هزار تومان فروش رفت، اما چند دست که گشت قیمت آن به يك میلیون تومان رسید. استاد حسینی از حرفهای خود نتیجه میگیرد:

«نباید از بالا رفتن قیمت فرش باکی داشت. بگذار قالیباف ماهها و سالها وقت خود را پشت يك داربست قالی صرف کند. بگذار گرانترین مصالح به کار گرفته شود، چه مانعی دارد. هنوز بسیاری کسانی که حاضرند برای يك فرش عالی و با شکوه هر قدر که لازمست پول پردازند. چه کسی میتواند ادعا کند که فرش خوب و منحصر به فردی بافته و بخاطر قیمت گران روی دستش مانده است؟»

۵۰ سال پشت داربست‌های قالی‌نستن و با تار و پودهای بی‌شکل، شکل‌های زنده و چشم‌نواز آفریدن، ۵۰ سال با نقش‌ونگارهای قالی عاشقانه زیستن و بازی و شوخ‌دلی و رعنائی رنگ‌ها را دامن زدن، راه دراز و دشواری است. حاج مجید حسینی که این راه نیم‌قرنی را با همه خستگی و تلاشهای شبانه‌روزی‌اش پشت‌سر گذاشته، هنوز سرزنده و تازه‌نفس است. این استاد آذربایجانی وقتی راجع به فرش حرف میزند، یا در کنار داربست قالی می‌ایستد و در نقشهای ریز و درشت آن خیره میشود، شور نخستین سالهای جوانی خود را باز می‌یابد. خودش می‌گوید:

«جوانی من در لابلای دهها فرش کوچک و بزرگ قطره قطره چکیده است. من گذشته خودم را مفت از دست ندادم، فقط آنرا تغییر شکل داده‌ام. هستی انسانی من بصورت مجموعه‌ای از هستی‌های هنری درآمده است.»

و همین برداشت و پندار است که به او نیرو میدهد، اگرچه او در عرصه بازار فرش نیز چهره موفقی است. در کارگاه قالیبافی او ۱۰ داربست بزرگ و کوچک برپاست. روی هر یک از این دارها دو تا چند نفر به کار مشغولند. اما به گفته استاد حسینی حاصل کار سالیانه این کارگاه چند ده نفری بیشتر از ۳۰ متر فرش نیست.

وقتی به او می‌گویم: «در این کارگاه کارها خیلی کند پیش میرود.» لبخند میزند. به کارهای نیمه‌تمام روی داربست‌ها اشاره میکند و می‌گوید:

— کند پیش برود بهتر از آنست که بد پیش برود. همگنانش او را به سخت‌کوشی و وسواسی می‌شناسند و او خودش می‌گوید: «وقتی کارگران و شاگردانم در حین بافتن به بخشهای حساس قالی میرسند، کار را بمن وامی گذارند. تقریباً تمام صورت‌ها را در قالی‌ها خود می‌بافم.»

این سخن را داربست‌های موجود در کارگاه تأیید می‌کنند. روی بسیاری از این داربست‌ها به آسانی میتوان تشخیص داد که قسمت‌هایی را که قبلاً بافته شده، دوباره باز کرده و تارهای آنرا از پود جدا ساخته‌اند. از این روست که بعضی از قالی‌های کارگاه استاد حسینی بطور یکنواخت پیش نمیرود. قالی‌های روی دارگاه دارای رج‌های متوالی بافته نشده‌ای است که جای آن در قلب قالی یا در حاشیه آن خالی مانده است. در این باره حاج حسینی توضیح میدهد:

— ممکنست يك نفر قالیباف ماهری باشد، اما نتواند صورت را خوب از آب در بیاورد. کسی که صورت می‌بافد باید نقاشی بداند و خوب هم بداند. استاد حسینی عقیده دارد:

«امروزه آن شرایطی وجود دارد که بهترین فرشها بوجود بیاید، فرشهایی که در قیاس با فرشهای نفیس و خیره‌کننده گذشته نه تنها کمتر نباشند، بلکه ارزش و انسجام بیشتری هم داشته باشند. ما تمام تجربه و ابتکار و آموزش‌های گذشتگان را در اختیار داریم. این تکیه‌گاه محکمی است. آنچه نداریم، یا کم داریم، شور عاشقانه و خلاقیت ناشی از آنست که باید با بکار گرفتن صحیح تجربه‌ها و مهارت‌های گذشته قاطی شود.»

بافندگان امروز از بافندگان گذشته ماهرترند. من به این مطالب اعتقاد راسخ دارم. پس بصورت بالقوه موجبات احیا و اعتلای بیسابقه فرش ایران مهیاست. باید این امکان بالقوه را به فعل درآورد و این کار با يك برنامه دقیق و دلسوزانه شدنی است.»

زندگی مجید حسینی برای نشان دادن این معیار که هنرمند تا چه حد باید در شور و جذبه درونی خویش غرق شود و زندگی خود را با هنرش بیامیزد، نمونه جالبی است. او می‌گوید:

«چهارده، پانزده‌ساله بودم که پای دار قالی نشستم. از مدرسه بریدم و به کارگاه رفتم. پدرم خیلی اصرار داشت



استاد ، در حال کار

ومن میدانستم که يك چیزی در من هست ، يك عطش ، يك علاقه پر قدرت ، يك جور دیوانگی ...
 شبها که به خانه میرفتم هنوز در رؤیای نقشها و گره و تارهای قالی بودم . فکر میکردم چطور میتوانم فردا فلان نقش را خوب و پاکیزه از آب در بیاورم .
 مدتی که گذشت در کار خودم پخته تر شدم ، عقاید مستقلى پیدا کردم ، شبها که بخانه میرفتم ، مدتها درباره نقشه های قالی می اندیشیدم .

به مدد عقیده نداشتم . از همان وقت بر این یقین بودم که مدل را دیگران ساخته اند و اگر ما از آنچه که خلقت دیگران است پیروی کنیم ، جز اینکه در اوج خود يك صنعتگر ماهر شویم ، سرنوشت دیگری نداریم .

ذهنی که بخواهد از خودش بوجود بیاورد ، فعال و جست و جو کننده می شود . من بر اساس شعری که «دهقان» سروده و آن روزها مقبولیت عام یافته بود ، طرح يك قالی را ریختم و کار بافتن آنرا آغاز کردم . در این قالی رضاشاه کبیر ، دست مادر وطن را گرفته و او را به برخاستن دعوت می کند .

اما همینکه چند قالی بافتم ، با مشکل تازه بی روبرو شدم . رنگ قالی ها آنطور که می خواستم از کار در نمی آمد . رنگ آمیزی ذهنی ام روی قالی پیاده نمیشد . رنگها تا وقتی در فکر و خیال بودند پرحس تر و شاداب تر و زنده تر

که به تحصیل ادامه دهم . نصیحتم کرد ، وعده و وعید داد ، با نرمی و خشونت زیر فشارم گذاشت ، اما عشق قالیبافی ، ناگهانی و شدید در من بیدار شده بود . پدرم وقتی اصرار و لجاجت مرا دید با عصبانیت در طویله زندانی ام کرد . ساعات سخت و تحمل ناپذیری بود . مدتی در این زندان نیمه تاریک و مشام آزار بر سر بردم ، بی آنکه شکایتی کنم . پدرم به خیال اینکه تنبیه او مرا بر سر عقل آورده است در طویله را برویم باز کرد و از من پرسید :

— به مدرسه میروی ؟

گفتم :

— نه

گفت :

— اگر درس نخوانی حمال میشوی :

گفتم :

— من میخواهم قالیباف بشوم . اگر زمین و زمان بهم بریزد ، باز میخواهم قالی ببافم .

و سرانجام این پافشاری و یکدندگی کار خودش را کرد . من پادو يك کارگاه قالیبافی شدم .

سه روز پادوئی کردم ، بعد پشت دستگاه نشستم . سه سال بعد استاد دستگاه شدم . استادم می گفت :

— تو استعداد داری . يك چیزی در تو هست که در

بقیه نیست .

بودند ، اما از زیر دست رنگرز ، رنگ‌های نیمه‌جان درمی‌آمد که با آنچه در تخیل من بود تفاوت‌های زیادی داشت . از اینجا فهمیدم که باید فوت‌وفن رنگ ساختن را یاد بگیرم . شبها و روزهای متعددی در این زمینه کار کردم ، آنقدر رنگ‌ها را بهم آمیختم ، آنقدر رنگ‌های مختلف را تجربه کردم ، تا پی بردم همنشینی کدام رنگ با کدام رنگ چشم نوازتر است و چه رنگی در کنار چه رنگی بیشتر جلوه دارد ، یا سایه روشن‌ها و نور خطوط و آمیزش چه رنگهائی و با چه صورتی شیرین‌تر می‌شود .

اما شناختن رنگ نیمی از راه بود . حالا باید می‌فهمیدم که فی‌المثل يك من پشم چند مثقال رنگ آبی میبرد ، یا چه اندازه رنگ زرد احتیاج دارد تا خامه آبی زرد مطلوبی به دست دهد .

برای یافتن کلید این ترکیب وقتی زیادی صرف کردم ، رنگ و پشم زیادی را به هدر دادم ، اما سرانجام موفق شدم . برای به دست آوردن رنگهائی مورد نیاز ، به رنگهائی طبیعی رو کردم . از رناس ، پوست گردو ، اسپرک ، پوست‌انار و دیگر گیاهان طبیعی رنگهائی شفافی به دست آوردم . میزان ساعتی که هر يك از این گیاهان باید بجوشد تا کیفیت مورد نظر را بیابد ، خود مسأله‌ی بود . مثلاً میدانیم برای به دست آوردن رنگهائی سیر گیاهان مربوطه باید بیشتر روی اجاق بمانند ، اما اگر از يك حدی بیشتر بجوشند ، خراب می‌شوند و حاصل آن دیگر آن رنگی نیست که می‌خواستیم . بنابراین فورمول ترکیب و جوشاندن رنگهائی ، خودش يك معما بود .

وقتی به رنگهائی مسلط شدم . قالی‌هائی که بافتم ، با طراوت‌تر شدند . حالا دیگر رنگ‌ها تکامل یافته بودند .

قبل از اینکه يك نقشه قالی جدید را بکشم ، مدتها درباره آن فکر میکردم . قالی‌های مختلفی در ذهنم ظاهر میشدند و با رنگهائی و نقشه‌های جوراجور ، مثل نوار سینما از برابر رد میشدند : طرح‌های شاه‌عباسی ، ابری ، اسلیمی ، نقش‌بند ، لچک ترنج ، گلدانی . . .

و این نقشه‌ها در ذهنم با مینیاتورها و نقش‌ها قاطی میشدند . مدتها با این نقشه‌ها و تصاویر ذهنی زندگی می‌کردم تا رفته رفته طرح مورد علاقه‌ام را می‌یافتم . نخست متن و بعد حاشیه را مشخص کردم و سرسام ذهنی‌ام درباره رنگ‌ها شروع میشد . این يك حرکت درونی بود که تا به يك نقطه پایان نمی‌رسید ، کار عملی بافندگی را آغاز نمی‌کردم .

خیلی وقت‌ها اتفاق افتاد فرش را که شروع کرده‌ام ، از آنچه که در ذهن داشتم نامرغوب‌تر از آب در آمد ، گاهی نیز برعکس شده ، یعنی در جریان کار ظرافت‌های

فی‌البداهه به آن افزوده شده و یا رعنائی خاصی در بافت و رنگ‌ها منعکس گشته است که قالی را از آنچه قبلاً درباره آن اندیشیده بودم ، پر جلوه‌تر کرده است .

استاد حسینی در این مورد به نقل خاطره می‌پردازد :
— زمان نخست‌وزیری ساعد بود ، یعنی در حدود ۲۷ سال پیش ، به من سفارش داده بودند تمثال شاهنشاه را روی يك قالیچه نفیس منعکس کنم . کار قالیچه که به نیمه رسید به همسرم گفتم این کاریست که سه هزار تومان برایم دارد . همسرم با لبخند ناباوری بمن گفت : امیدوارم .

وقتی فرش تمام شد به او گفتم : این فرش ۵ هزار تومان نصیب من می‌کند . همسرم خندید و با طنز و کنایه گفت :

— مواظب باش اینهمه پول جیبیت را سوراخ نکند .
پیش از آنکه فرش را به دربار ببریم ، شهردار وقت ۵ هزار تومان به عنوان دستمزد بمن داد . شاهنشاه نیز يك تقدیرنامه با توشیح مبارك به من مرحمت فرمودند و مقرر کردند پاداش قابل ملاحظه‌ی به من بدهند .

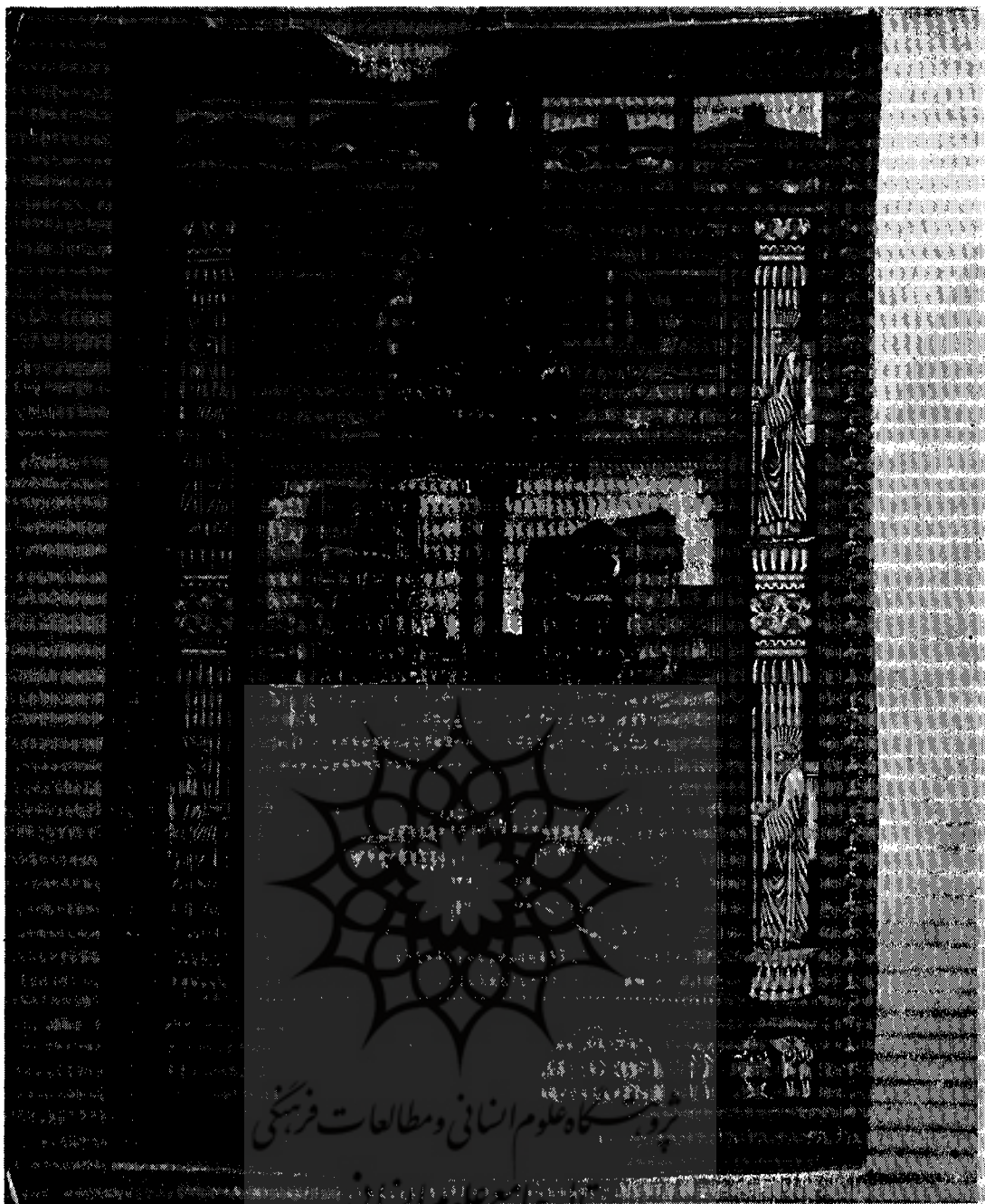
حاج مجید حسینی با پشتوانه مهارت خود به عنوان کارشناس فرش وزارت اقتصاد استخدام شد . خودش می‌گوید :
«مظنه فرشها را تعیین می‌کردم . نظر من برای گمرک ، ملاک بود . این حرفه خود در گسترش چشم‌اندازهای من سهمی داشت و من به اقتضای شغلم ناچار با انواع فرشها ، با انواع نقش و نگار و رنگ‌ها سروکار داشتم . در مدتی که کارشناس فرش وزارت اقتصاد بودم ، کار قالی‌بافی را هم در حاشیه ، اما بطور فعال داشتم .

سه سال است که بازنشسته شده‌ام ، این فرصتی است که تمام وقتم را روی رشته‌ی که به آن علاقه‌مندم و زمانیکه به آن مشغولم خودم را آزاد و پرنشاط و جوان احساس می‌کنم ، اختصاص بدهم .»

قالی‌هایی که استاد حسینی شخصاً بافته ، بسیار نیستند . اما کارهائی که زیر نظر و با رهنمودهای او توسط شاگردانش بافته شده زیاد است . استاد می‌گوید :

— بسیاری از شاگردانم استادکاران با اسم و رسمی شده‌اند . در میان کارهائی استاد حسینی ، قالیچه‌ی که از روی یکی از نقاشی‌های رافائل ، بافته ، نمونه والایی است . این قالیچه ۹۵ سانتیمتر در ۶۵ سانتیمتر و در ۷۰ رج است :

چوپان خردسالی در کنار گوسفند برفی رنگ زیبایی چشم‌انداز اصلی قالیچه است . دورتر گله گوسفندان سرگرم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اما در میان کارهای این هنرپیشه سالخورده آذربایجانی، قالیچه یاد شده يك استثنا نیست . بیشتر کارهای او در نوع خود استثناهای جالبی است . هنرمندی که عقیده دارد «انسان وقتی مرد ، صدای مرگش را باید همه بشنوند» از زندگی پر بار و پرهیز خود صدای رسایی ساخته است و اینک در عرصه هنر فرش بافی ایران ، نام او خود يك صدای پرطنین است .

چرا هستند . شاخه سرسبزی از دیواره کوهی که گوشه بزرگی از تابلو را فرا گرفته سر برآورده و حایلی در برابر منظره‌ای شده که آسمان نقره‌یی رنگ با پرتو روشن بر آن خیمه انداخته است . زیرپای چوپان خردسال سبزه‌ها و علفهای تیره و سرسبز رسته‌اند . بازی نور در این صحنه و سایه روشن طبیعت، زنده این قالیچه را تا حد يك تابلوی نفیس هنری اوج داده است .